



هادی حسینی نژاد روزنامه نگار

با نزدیک شدن به زمان برگزاری نمایشگاه کتاب تهران در سال ۱۴۰۵، هنوز یک پرسش مهم بی پاسخ مانده است: میهمان ویژه این دوره کدام کشور خواهد بود؟ پرسشی که پاسخ آن، برخلاف انتظار، نه تنها شفاف نیست بلکه اساساً هنوز به طور رسمی مطرح هم نشده است. این در حالی است که نمایشگاه ۱۴۰۵ از نظر تقویمی چندان دور نیست و هرچه به زمان برگزاری نزدیک تر می شویم، اهمیت این بلا تکلیفی بیشتر خود را نشان می دهد. بر اساس سفیدیه ها، در ماه های گذشته مذاکراتی هرچند دیر هنگام، با کشور ترکیه برای پذیرش عنوان میهمان ویژه انجام شده، اما ظاهراً این پیشنهاد به دلایل مختلف مورد استقبال قرار نگرفته است. با این حال، از آنجا که هیچ موضع رسمی ای اعلام نشده، فضای نمایشگاه در وضعیتی ملق قرار دارد؛ وضعیتی که متأسفانه در سال های گذشته نیز کم و بیش تکرار شده است.

مسئله فقط انتخاب یک کشور نیست، «میهمان ویژه» در نمایشگاه های معتبر کتاب، یک عنوان تشریفاتی یا نمادین صرف نیست؛ بلکه مفهومی برنامه محور، مبتنی بر دیپلماسی فرهنگی و نیازمند زمان کافی برای طراحی، هماهنگی و اجراست. وقتی این انتخاب دیر انجام می شود یا اساساً به لحظات پایانی موقوف می گردد، عملاً بخش بزرگی از کارکردهای این عنوان از بین می رود. در حالت ایده آل، معرفی کشور میهمان باید دست کم یک تا دو سال پیش از برگزاری نمایشگاه انجام شود. این بازه ی زمانی به ناشران دو کشور اجازه می دهد برای ترجمه آثار، عقد قراردادهای کیپی رایت، برنامه ریزی نشست های تخصصی، دعوت از نویسندگان و آژانس های ادبی، و حتی طراحی حضور رسانه ای مؤثر اقدام کنند. بدون این زمان بندی، آنچه باقی می ماند غرفه ای پرچم دار، چند برنامه پراکنده و چند عکس یادگاری است؛ نه یک تعامل فرهنگی واقعی. نگاهی به نمایشگاه های معتبر جهانی این تفاوت را به خوبی نشان می دهد. نمایشگاه کتاب فرانکفورت، به عنوان یکی از مهم ترین رویدادهای نشر در جهان، معمولاً کشور میهمان ویژه خود را چند سال زود تر معرفی می کند. برای مثال، برنامه های مربوط به کشور میهمان نه تنها شامل حضور گسترده ناشران و نویسندگان آن کشور است، بلکه پروژه های ترجمه، حمایت های مالی، برنامه های فرهنگی خارج از نمایشگاه و حتی همکاری با رسانه های بین المللی را در برمی گیرد. چنین سطحی از برنامه ریزی بدون زمان کافی اساساً ممکن نیست.

در مقابل، در نمایشگاه کتاب تهران، تأخیرهای مکرر در معرفی میهمان ویژه باعث شده این مفهوم به تدریج کارکرد خود را از دست بدهد. وقتی ناشران داخلی تا ماه های پایانی نمی دانند قرار است با کدام کشور تعامل ویژه داشته باشند، طبیعی است که امکان برنامه ریزی حرفه ای از میان برود. آژانس های ادبی، مترجمان و حتی نهادهای فرهنگی نیز در نبود قطعیت، نمی توانند وارد مذاکره های جدی شوند.

نکته مهم تر آن است که تکرار این وضعیت، اعتبار بین المللی نمایشگاه را نیز تحت تأثیر قرار می دهد. کشوری که قرار است میهمان ویژه باشد، انتظار دارد پیشنهاد رسمی، دقیق و به موقع دریافت کند؛ نه دعوتی شتاب زده در زمانی که تقویم فرهنگی آن کشور از مدت ها قبل بسته شده است. وقتی این اتفاق چند بار تکرار می شود، طبیعی است که کشورها رغبت کمتری برای پذیرش این عنوان نشان دهند. در نهایت، اگر قرار است «میهمان ویژه» همچنان بخشی معنادار از نمایشگاه کتاب تهران باشد، لازم است در سیاست گذاری آن تجدید نظر جدی صورت بگیرد. بی باید این عنوان با تمام الزامات حرفه ای اش، از جمله زمان بندی دقیق و برنامه ریزی بلندمدت، جدی گرفته شود؛ یا صادقانه پذیرفت که در شرایط فعلی، این مفهوم بیش از آنکه کارکردی واقعی داشته باشد، به یک برجسب نمایشی تبدیل شده است.

نمایشگاه ۱۴۰۵ نزدیک است، اما آنچه دور به نظر می رسد، رسیدن به یک تصمیم شفاف، به موقع و حرفه ای درباره میهمان ویژه است؛ تصمیمی که اگر با هم به تأخیر بیفتد، نه تنها فرصت هارامی سوزاند، بلکه بیش از پیش معنای این «ویزیگی» را تهی خواهد کرد.



در گفت وگو با مریم حسین نژاد مطرح شد:

«استعمار ادبی» مانع جهانی شدن است

◀ دشواری ترجمه شعر پسانیمایی به زبان های دیگر

آرمان ملی- هادی حسینی نژاد: زبان فارسی به لحاظ گستره و تعداد زبان ورزان، زبان نسبتاً مهجوری به شمار می آید اما آیا همین مساله، مانع اصلی راهیابی آثار ادبی معاصر در بازارهای خارجی کتاب بوده است؟! پاسخ مریم حسین نژاد که علاوه بر ترجمه به فارسی، مکرراً تجربه ی ترجمه ی آثار ادبی فارسی را به انگلیسی دارد، منفی است. او می گوید «یکی از دلایل اصلی نادیده ماندن ادبیات ما در عرصه ی جهانی، ضعف نسبی ادبیات معاصر... آیه دلیل آگستست های تاریخی، محدودیت های فرهنگی و ضعف زیرساخت های حرفه ای در تولید و نقد ادبی است»، اما در کنار این عامل درونی، از عامل دیگری یاد می کند که در روابط بین الملل و سیاست ریشه دارد. از نگاه او: «غرب، متأثر از گفتمان مسلط قرن نوزدهم، عملاً میدان رقابت برابر را برای ادبیات کشورهای غیرغربی فراهم نکرده است» و این یعنی استعمار ادبی!

◀ لطفا مختصراً به کارنامه ادبی و زمینه های فعالیت در زمینه های فرهنگی و ادبی بپردازید.

من تا امروز ۱۱ جلد کتاب رمان، روائشناسی، فلسفه، نمایشنامه، شعر و کودک روز سه زبان انگلیسی، ترکی عربی به فارسی و از فارسی به انگلیسی ترجمه کرده ام و گاهی کار ویراستاری ادبی هم انجام می دهم. ترجمه آثار نویسندگانی مثل هاروکی موراکامی، اورهان یاموک، کاروئو ایشی گورو، مارگارت اتوود، نوال السعداوی و توماس پینچن را در کارنامه ادبی ام دارم و سه رمان پرفروش و معروف الکس مایکلیدیس به ناهای «بیمار خاموش»، «دوشیزگان» و «خشم» یا ترجمه من مخاطبان بسیاری داشتند. فارغ التحصیل رشته شیمی هستم، اما خانواده ام کارنامه درخشانی در ادبیات گیلان داشتند و دارند و از این رو رو بدون دانش آکادمیک، ادبیات را خونی و رگی می شناختم. از آنجایی که به زبان ترکی و انگلیسی تسلط کامل، به زبان عربی فصیح و اسپانیایی تسلط نسبی و با دو زبان فرانسوی و ایتالیایی آشنایی دارم. دوازده سال پیش تصمیم گرفتم به ترجمه ادبی بپردازم و کارم را با داستان «کینو» از موراکامی شروع کردم. البته پیش از این، از دوران دانشجویی، کار ترجمه را به شکل غیرادبی شروع کرده و حتی یک حل المسائل مکانیک را ترجمه کرده بودم. اما ورود به ادبیات از سال ۹۲ بود و اقبال باعث شد نخستین کتابم مورد توجه قرار بگیرد و این استقبال را مدیون موراکامی هستم.

◀ فکر می کنم پیش از هر چیز، باید درباره ی تعدد زبان هایی که به آن تسلط دارید، بپرسم و اینکه با این اوصاف، نظراتن درباره ملزومات کار ترجمه در حوزه ادبیات داستانی و شعر چیست؟

من به دو زبان انگلیسی و ترکی استانبولی تسلط کامل دارم. زبان ترکی را در حد زبان مادری صحبت می کنم. در زبان انگلیسی، هرچند در حال حاضر مکالمه ام در بهترین سطح ممکن نیست، اما از نظر نوشتاری تسلط کامل دارم و بخش عمده ی کتاب هایی که تاکنون ترجمه کرده ام به این زبان بوده اند. پس از آن، زبان ترکی بیشترین سهم را در کارنامه ترجمه من دارد. در مورد زبان عربی، تسلطم عمدتاً نوشتاری است و در گفتار به آن مسلط نیستم. با این حال، امکان ترجمه ی کتاب از عربی را دارم، هرچند با سرعت کمتر، زیرا نیازمند مراجعه ی مداوم به منابع واژگانی و دقت مضاعف است. نمی توانم ادعا کنم به عربی فصیح یا لهجه ای تسلط کامل دارم، اما ترجمه متون مکتوب برایم امکان پذیر است. زبان های اسپانیایی، فرانسوی و ایتالیایی را در حد احوال پرسوی و معرفی خود می دانم. در میان آنها، آشنایی ام با اسپانیایی کمی بیشتر است، اما تسلطم در این زبان ها در سطحی نیست که خود را مترجم کتاب بدانم. ترجمه حرفه ای مستلزم تسلط کامل است و من همواره به این اصل پایبند بوده ام. در پاسخ به پرسش درباره ضرورت ترجمه، باور دارم به تعبیر والتر بنیامین، ترجمه تکمیل کننده زبان است؛ از این رو، ترجمه نه تنها در ایران، بلکه در سراسر جهان، یکی از ضرورت های فرهنگی برای گسترش زبان و اندیشه به شمار می آید.

◀ همانطور که می دانید در بازار کتاب های ادبی، کفه ترازو به سمت کتاب های ترجمه در سال های اخیر سنگینی کرده و ناشران داخلی، به انتشار آثار پرفروغ در بازارهای جهانی علاقه نشان می دهند. این گرایش را چطور ارزیابی می کنید و به نظراتن چه تأثیراتی را در پی داشته است؟

یکی از دلایل اصلی نادیده ماندن ادبیات ما در عرصه جهانی، ضعف نسبی ادبیات معاصر طی نیمه های نخست سال اخیر است؛ ضعفی که خود را در حوزه هایی چون فرم، زیبایی شناسی،

محتوا، اندیشه و به کارگیری صناعات ادبی نشان می دهد. بخش قابل توجهی از تولیدات ادبی ما نتوانسته اند به سطحی ا رانسخام، نوآوری و جهان شمولی برسند که امکان رقابت جدی با ادبیات غرب را فراهم کند. این مسئله نه از سر فقدان استعداد، بلکه بیش از هر چیز ناشی از گسست های تاریخی، محدودیت های فرهنگی و ضعف زیرساخت های حرفه ای در تولید و نقد ادبی است. در کنار این عامل درونی، با پدیده های مواجهه ایم که می توان از آن با عنوان استعمار ادبی یاد کرد. غرب، متأثر از گفتمان مسلط قرن نوزدهم که بر مبنای آن «انسان سفید پوست» خود را حامل تمدن برای دیگر ملت ها می دانست، عملاً میدان رقابت برابر را برای ادبیات کشورهای غیرغربی فراهم نکرده است. نظام نشر، جوایز ادبی و شبکه های ترجمه جهانی عمدتاً در خدمت با تولید همین برتری فرهنگی عمل می کنند. با این همه، ترجمه همچنان یکی از الزامات بنیادین ادبیات است؛ چرا که تنها از مسیر ترجمه می توان وارد گفت وگویی جهانی شد و امکان دیده شدن و سنجش ادبیات را در مقیاسی فراتر از مرزهای ملی فراهم آورد.

◀ ترجمه از فارسی به سایر زبان ها را از چه زمانی شروع کردید و چه عناوینی تاکنون با ترجمه شما در این حوزه منتشر شده؟

من از سال ۱۳۹۲ ترجمه ادبی را آغاز کردم. نخستین کارم ترجمه پانزده داستان کوتاه از آثار لافکادیو هرن بود که در نشر بوینما چاپ شد. پس از آن به ترجمه آثار هاروکی موراکامی پرداختم و داستان هایی چون کینو، میمون شینا گاو، چاقوی شکاری و جایی که شاید بیدایش کنم را ترجمه کردم که بعدها این مجموعه به صورت کتاب فوربایغی بزرگ توکیو ر نجات می دهد در نشر ورا منتشر شد. کتاب بعدی من حمله ی دوم به ناوایی از هاروکی موراکامی بود که نشر کوله پشتی جایش کرد و پس از این تجربه ها، برای نخستین بار سراغ ادبیات آمریکا رفتم و رمان پیش از آن که مال تو باشیم اثر لیزا وینگیت را ترجمه کردم و به تدریج دامنه فعالیت هایم را گسترش دادم و از ترجمه صرف از زبان انگلیسی فراتر رفتم. از جمله آثار شاخصی که تاکنون ترجمه کرده ام و شناخته شده تر هستند، سه رمان الکس مایکلیدس یعنی بیمار خاموش، دوشیزگان و خشم است که توسط نشر سگي منتشر شده اند. همچنین کتاب انسان در جست و جوی معنا اثر ویکتور فرانکل را ترجمه کرده ام که به دلیل استفاده از آخرین ویراست نویسنده و داشتن فصلی افزوده، نسخه ای کامل تر نسبت به ترجمه های پیشین به شمار می آید. از دیگر آثار می توان به وصیت نامه مارگارت اتوود (نشر چتر فیروزه)، روزن در یک زن اثر نوال السعداوی (نشر آفتاب نوروز)، رمان شهر و دیوارهای ناشخص و رقص، رقص، رقص از هاروکی موراکامی و رمان وفاداری اثر انیجی ازل اشاره کرد. اخیراً و رمان عالی به نام های زنان تالاق از اگوستینا باسترکیا و موریانه از لایلا مارتینسن را برای نشر البرز ترجمه کردم که خوانند نشان را توصیف می کنم. از میان بیش از صد و ده کتابی که تاکنون ترجمه کرده ام، این آثار بیشترین نزدیکی و علاقه ی شخصی را برایم داشته اند.

◀ ترجمه از فارسی به سایر زبان ها- یا ترجمه معکوس- چه ملاحظات را می طلبد؟ خصوصاً که زبان فارسی، پیچیدگی های خاص خودش را دارد.

ترجمه از فارسی به زبان های دیگر با آنچه معمولاً «ترجمه معکوس» نامیده می شود، بیش از هر چیز نیازمند آگاهی عمیق از سازوکار هر دو زبان و فاصله فرهنگی میان آن ها است. فارسی زبانی است با لایه های معنایی متراکم، ایجاز پنهان، و بار فرهنگی شدید به بافت، که بسیاری از ظرافت هایش در سطح واژه باقی نمی ماند و در نحو، ریتیم و سکوت های متن عمل می کند. در ترجمه ی معکوس، نخستین چالش، انتقال «منطق بیان» فارسی است؛ زبانی که اغلب فرمیستیم، استعارای و مبتنی بر حذف و تعلیق سخن می گوید، در حالی که بسیاری از زبان های مقصد- به ویژه انگلیسی- بر شفافیت، صراحت و خطی بودن تأکید دارند. مترجم ناگزیر است میان وفاداری به لحن و ضرورت خوانایی در زبان مقصد تعادل برقرار کند، بی آن که متن را یا به گزارش تقلیل دهد یا به بازطوایی آزاد بدل کند. مسأله مهم دیگر، باور فرهنگی و تاریخی زبان فارسی است؛ از اجاعات ضمنی و بینامتنی گرفته تا نظام عاطفی خاصی که در واژگان روزمره جریان دارد. در ترجمه ی معکوس، این بار معنایی با باید با معادل های کارکردی یا بارافزینی شود یا، در مواردی، آگاهانه ساده سازی گردد تا متن در زبان مقصد زنده بماند. در نهایت، ترجمه از فارسی به زبان های دیگر بیش از آن که تمرینی صرف زبانی باشد، عملی تفسیری و خلاق است؛ نوعی

تصاویر سرگردان و تعابیر وحشی

نقدی بر سروده های جعفر محمدی و آوارگاهی



فیض شریفی شاعر و پژوهشگر

دفتر شعر «هار شده بودم» ۲۹ صفحه است و ۱۶۸ شعر سپید کوتاه و متوسط و بلند را در برمی گیرد. بیش از این مجموعه، شاعر هم در دفتر شعر بر سباط نشر نشاندنه بود. آن دفتر شعرها هم به تقریب قطور بود. این سروده ها خواننده را به پستوهای تحقیر شده قرون می کشاند و به این و آن سوی جهان می برد. حسن تنیده این اشعار، ملق تر و عاصی تر از آنی است که به تمامیت و همواره در چارچوب مقر خود بگنجد. آفات انسانی این اشعار نمی توانند در طرف صورخیال و تزئینات صوری معینی ترجمان شوند، چون این اشعار انرژی متراکم و پر پیچ و خمی دارد و مفاهیم و جهان بینی عمیقی پشت آن نهفته دارد. شاعر در پیشانی دفتر شعر خود می گوید: «قرار است دلنتگی/تم را مجاب کند/بی حواس واژه/ سمت خاطره برود/ به دروغ



بازنوشت که مترجم را وادار می کند مدام بپرسد: این متن اگر در زبان مقصد نوشته شده بود، چگونه می توانست همان تأثیر را بگذارد؟ پاسخ به این پرسش، جوهره ترجمه معکوس است.

◀ همانطور که مستحضرید، شعر فارسی حداقل بعد از تولد جریان های نوونیمایی، چه به لحاظ فرمی و چه به لحاظ زبانی، به سمت ساده تر شدن حرکت کرده است. با این اوصاف ترجمه شعر از شاعران امروزی ایران به زبان های دیگر، چه باید و بیاید ها و ملاحظات را می طلبد؟

البته من به شدت با این پرسش مخالفم، چون شعر پس از نیمه نه تنها ساده نیست، بلکه بسیار دشوار تر هم هست. چرا که شعر از بافت سنتی شعر فارسی به بافت ساختار زبان منتقل شده است. همان طور که شعر مدرن در جهان ترجمه های فراوانی درباره ی زامانش استفاده می کنم و هر روز تا دیر وقت، بدون هیچ همه شعرهای مدرن جهان است. می شود گفت با دشواری ترجمه می شود. چرا؟ چون برخی از ویژگی های شعر امروز دقیقاً در ساختارهای زبانی نهفته است. این ساختارهای زبانی نه ساختارهای معنایی، به سادگی قابل انتقال به زبان دیگر نیستند. و شعر امروز به مراتب دشوارتر از شعر کلاسیک ترجمه می شود، چون شعر کلاسیک بیشتر بر معنا و محتوا متمرکز بود و محتوا اساساً امری انتقال پذیر است. برای مثال، شعری مثل شعرهای آقای برهنی در مجموعه ی «خطاب به پروانه» اساساً قابل انتقال نیست، چون برخی از این شعرها دقیقاً بر زبان خاص شاعر بنا شده اند. اگر این زبان شاعر به زبان دیگری منتقل شود، توانایی و کارکردش از دست می رود. بنابراین، به طور کلی من با این پرسش که بگویم شعر پس از نیمه ساده تر است، مساله دارم.

◀ در ترجمه آثار رتوریک که به «شعر زبان» شناخته می شوند شرایط چطور است؟ اینطور بپرسم: از جریان پسا ساختارگرایی و با پدیدار شدن جریان های پست مدرن، مباحثی چون کثرت تأویل، تجربه گرایی، تعامل و مشارکت مخاطب در اثر و... مطرح شده و در ایران هم بعد از دهه ۷۰ چنین جریان هایی را شاهد بوده ایم. آیا این دست از آثار ترجمه پذیر یا ترجمه پذیرترند؟

باید در نظر بگیریم که در واقع می توان گفت آن دغدغه های پست مدرنی درباره ادبیات و شعر، ترجمه را به عنوان حوزه ای مستقل مطرح می کنند. ما می توانیم ادبیات را به چند شاخه تقسیم کنیم: ادبیات داستانی، ادبیات شعری، ادبیات نمایشی و ادبیات ترجمه. به عبارت دیگر، شعری که ما ترجمه می کنیم، در ترجمه به هنری تازه بدل می شود؛ اثری ادبی مستقل و نو. چرا؟ چون شعر اساساً به سادگی ترجمه پذیر نیست. اکنون وقتی

می گیرد، حنا واژه های سخت و سمج و غیر قابل هضم را. شاعر استعاره های نخ نما و از نیرو تهی شده را پس می اندازد. و از گاه نیچه: «لشکری چنیند از میازها و استعاره ها، تشخیص ها، مجموعه ای از روابط عاطفی و انسانی که به گونه ای شاعرانه و بلاغی چکالیده شده. انتقال می دهد، آرایش می دهد و پس از کاربرد طولانی نزد مردم، پایا، قانونی و الزام آور می نماید. حقیقت ها اوهام هایی هستند که ما فراموش کرده ایم که اوهام اند. استعاره ها سکه هایی هستند که نقوش شان ساییده شده است و اکنون دیگر نه سکه هایی رایج، بلکه قطعه هایی فلزی به شمار می روند.

و آوارگاهی با ارائه روایت های خرد به جای روایت های کلان از مدرنیسم فاصله می گیرد و هرگونه فراویایت را کنار می گذارد. سیل و سیلاب اطلاعات در عصر جدید و رویکردهای نظری و فلسفی ایهام را به شعر را چند لایه و متکثر و بی ثبات و مدام دگرگون می کند: «به خواب تنهایی می رفت/ اسبی می تاخت/ اسبی که بلوغ علف را/ بی شناسنامه دوست داشت/ عجیب فلسفه می فهمید...» شعر و آوارگاهی، چون شعر لورکا-تکنو-پاستورال- «نمایشی روستایی» است و استیلی انتزاعی دارد و در هر شعر زمینه ساز طرح موضوع تازه ای می شود و در آن جای

شعرهای آمریکایی را به فارسی ترجمه می کنیم. مثلاً شعرهای آلن گینزبرگ، جک کرواک، بوکوفسکی، بریتگان. در واقع بخش بزرگی از ساختار زبانی آن ها را در فرایند ترجمه کنار گذاشته ایم. و آنچه امروز با عنوان ترجمه شعر این شاعران در اختیار ماست، در حقیقت اثری مستقل است که بر پایه شعر تولید شده آنها شکل گرفته است. در واقع، این همان دغدغه های پست مدرن درباره ی مسئله ی ترجمه است؛ اینکه می دانیم مترجم، به قول بنیامین خالق زبان اثر است، به این معنا که ترجمه خود اثری مستقل است. یعنی ترجمه انتقال صرف از زبان مبدأ به زبان مقصد نیست؛ ترجمه امانت دار زبان ذات اثر نیست، بلکه کامل کننده زبان ذات اثر و تولیدکننده مادهای تازه است.

◀ در آخر کمی هم به فعالیت های حال حاضر و کتاب هایی که احتمالاً در دست چاپ دارید، بپردازید.

در دو سال اخیر، حجم کارم خیلی بیشتر شده است. احساس می کنم دامنه لغت های که آموختم، گسترده تر شده و می توانم با سرعت بیشتری کار کنم. با وجود اینکه اینجا در ترکیه، در مدارس مشغول تدریس زبان انگلیسی هستم، ولی حتی از زنگ تفریح هم استفاده می کنم؛ حتی توی اتوبوس، در فاصله ی رفت و آمد هم از زامانش استفاده می کنم و هر روز تا دیر وقت، بدون هیچ استراحتی، کارهای ترجمه انجام می دهم. به همین دلیل، طی دو سال اخیر هم در ایران، هم در نروژ، کانادا، سوئد و لندن با ناشران ایرانی همکاری دارم. کارهای جدیدم که امسال چاپ شده اند عبارت اند از: نمایشنامه طول موج سیاه از رضاموری، که از فارسی به انگلیسی ترجمه کردم و نشر کتاب ارزان در سوئد چاپش کرده؛ سه مجموعه شعر از مرتضی نجاتی که نشر آفتاب در نروژ آن ها را چاپ کرده؛ کتاب های «زنان تالاق» و «موریانه» در نشر البرز با ترجمه من منتشر شده اند. کتاب مستاجر، صف مردگان، راز دروغن همسر یک بیوه از فریدا مک فادن در نشر سیام و... از کارهایی که اخیراً زیر چاپ دارم، رمان «جنگ و جنگ» از لاسلو کراسناهورکایی را تمام کرده و برای چاپ به نشر جمهوری سپرده ام. در حال حاضر فکری می کنم بیش از بیست کتاب به طور هم زمان زیر چاپ دارم که اگر بخواهم مهم ترینشان را نام ببرم، «جنگ و جنگ»، «دار و دسته اندیشه» از تاتییو فیشر که نشر البرز آن را چاپ می کند؛ کتاب «شهر روشنائی» از باربایس که نشر البرز منتشر می کند، «سرقت هنری» که می توانم بگویم یکی از بهترین کارهایی است که انجام داده ام و زیر چاپ است و صد البته کتاب وی. از توماس پینچن که نشر رایبند به زودی چاپ خواهد کرد. چندین جلد کتاب از فریدا مک فادن هم در دست چاپ دارم. در حال حاضر مشغول ترجمه کتابی درباره حرکت های ضدجنسیتی هستم.

نکات به ظاهر کم اهمیت و دارای اهمیت بیان معمول به طور کلی تغییر می کند و عوض می شود: «موهبات را با زن/ مردی می خواهد/ شعرهایش در مرگ رها شود...» اگر «مرگ» را از اینجا بردارید، این شعر از هستی ساقط می شود. در هر شعر بلند شاعر، شعرهای کوتاه و فشرده ای وجود دارد، شاعر باید این شعرها در دفتر تازه ای بگنجد.

